

Historiology; From Reconstruction to Deconstruction: A Critique on the Book *Deconstruction of History*

Sayyid Abolfazl Razavi*

Abstract

Manzello's encounter with the nature of historical cognition and the quality of its achievement on the two epistemological horizons of modernism and postmodernism in the light of the three historical approaches of reconstructionism, constructivism, and deconstructionism in the transition from modernism to postmodernism, with the subtle difference between the two concepts of "historian" and the "history-researcher" is considered to be examined. The historian who lives in the discourse space of the realization of the historical subject, immersed in modern conditions, experiences and compels the resulting comprehension of history and creates historical documents. The "history-researcher" lives in the contemporary discourse space and thinks in accordance with the structural and discourse requirements of his time and communicates with history. The history-researcher, both in the sense of reconstruction-construction and in the sense of deconstruction, presents his narrative in the light of narration and passing through events. A detailed description of the above-mentioned three approaches is considered in Manzello's book entitled "*Deconstruction of History*", which is examined in both negative and positive aspects.

Keywords: History, Historiology, Narrative, Reconstructionism, Constructivism, Deconstructionism.

* Associate Professor in History, Kharazmi University, Tehran, Iran, Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

Date received: 30/03/2021, Date of acceptance: 28/08/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تاریخ‌شناسی، از بازساخت تا واساخت:

نقدی بر کتاب واساخت تاریخ

سیدابوالفضل رضوی*

چکیده

مواجهه مانزلو با ماهیت شناخت تاریخی و کیفیت حصول آن در دو افق معرفتی مدرن و پسامدرن در پرتو سه رویکرد تاریخ‌شناختی بازساخت‌گرایی، برساخت‌گرایی، و واساخت‌گرایی در گذار از مدرنیسم تا پسامدرنیسم، با تفاوت ظریفی که نوشتار پیش‌رو میان دو مفهوم «مورخ» و «تاریخ‌شناس» قائل شده است، بررسی می‌شود. مورخ اندیشه‌گری است که در فضای گفتمانی تحقق موضوع تاریخی زیست می‌کند و مستغرق در شرایط عصر، تجربه زیسته، و فهم قسری حاصل از آن به نگارش تاریخ می‌پردازد و مدارک تاریخی را پدید می‌آورد. «تاریخ‌شناس» در فضای گفتمانی معاصر زندگی می‌کند و متناسب با مقتضیات ساختاری و گفتمانی عصر خویش می‌اندیشد و با تاریخ ارتباط برقرار می‌کند؛ تاریخ‌شناس، چه در مفهوم بازساختی - برساختی و چه مفهوم واساختی، در پرتو رخدادگویی و عبور از رخدادها روایت خود را عرضه می‌کند. شرح مفصل فراز و فرود رویکردهای سه‌گانه مذکور مورداهتمام کتاب مانزلو با عنوان *واساخت تاریخ* است که در دو وجه سلبی و ایجابی بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: تاریخ، تاریخ‌شناسی، روایت، بازساخت، برساخت، واساخت.

۱. مقدمه

هم‌چنان‌که گذر از قرون وسطی، طلوعهٔ رنسانس، و آنگاه مدرنیسم متعاقب آن در قرون متمادی موجبات دگرگونی در بینش و روش تاریخ‌شناختی را فراهم آورد، عبور

* دانشیار تاریخ، عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۶



پرابهام و ابهام از مدرنیسم به سمت پست‌مدرنیسم نیز به همان‌سان بینش و البته بسیار بیش‌تر و عمیق‌تر روش تاریخ‌شناختی را تحت‌تأثیر قرار داده و نگرش یا نگرش‌های چندسویه‌ای را در عرصه معرفتی تاریخ پدید آورده است. نگرش‌های مذکور، از این حیث که به‌مانند پروژه پست‌مدرن فاقد ثبات و چهارچوب‌های فراگیر موردپذیرش عام است و به‌جهت ماهیت گذرا و متغیر خویش مقبولیت تام نپذیرفته است، دعاوی چندی را به‌ارمغان آورده که سازوکار معرفتی تاریخ را سخت متلون کرده است.

اگر روزگاری بحث بر سر علم‌بودن یا نبودن تاریخ دعوی اصلی مدعیان بود و معمای مدرنیته فیلسوفان تاریخ را به تأمل بیش‌تر بر مقوله‌هایی همانند عینیت، علیت، تبیین، تعمیم، گذشته‌گرایی، و یا اکنون‌نگری و ... در چهارچوب معرفتی برخوردار از نظم، ثبات، قانون‌گرایی، وحدت، و انسجام در دستور کار مدرنیسم وادار می‌کرد، با طرح ادعاهای پست‌مدرن، تاریخ‌شناسی و ملاحظات معرفتی و کارکردی آن به‌نحو هرچه کیفی‌تر محل نزاع واقع شده و پارادایم‌ها روشی نوظهور را پدیدار کرده است. به‌نظر می‌رسد که در گذر از مدرنیسم به پست‌مدرنیسم تاریخ‌شناختی، به‌مانند سایر عرصه‌های معرفتی، جریان‌های ساختارگرا، پساساختارگرا، و به‌ویژه چرخش‌زبانی و چرخش روایتی سهم مؤثرتری داشته‌اند. مدرنیسم با افق دید و گستره خاص خود زمینه‌های تکوین و تحول برداشت‌های چندی را در عرصه معرفتی تاریخ پدید آورد که می‌توان آن‌ها را از دو حیث کلی بررسی کرد: ۱. ره‌یافت‌های تجربه‌گرایانه، طبیعت‌گرایانه، پوزیتیویستی، نظام‌مند، و برخوردار از چهارچوب قابل‌تعریف و ۲. تاریخ‌گرایانه، انسان‌گرایانه، درون-برون‌گرایانه، و دارای نظام‌مندی کیفی‌تر و بعضاً فاقد تعریف. پروژه پسامدرن، ضمن پاس‌داشتن میراث اصلی مدرن در عرصه تاریخ‌شناسی، میراث مذکور را کیفی‌تر می‌بیند و بر آن است که تاریخ را چه از منظر هستی‌شناسی و چه از منظر معرفت‌شناسی متلون، متکثر، و لذا پویاتر معرفی کند.

عمده تلاش‌های مدرنیستی (چه با تأمل صرف بر روی داده‌های منابع و مدارک و عدول صد درصد از نظریه‌ها و حتی آرای پیشین، و چه با بهره‌گیری از نظریه‌ها و به‌اصطلاح برساخت‌ها و چهارچوب‌های پیشینی) بر روی مفهوم و واقعیت «تبیین» (explanation) به‌عنوان دستاورد نهایی مطالعه تاریخ‌شناسی و چگونگی نیل بدان متمرکز بود؛ اما عمده تلاش‌های پست‌مدرنیستی معطوف به ماهیت تبیین، خصلت ثابت یا قراردادی آن، بودن یا ساختنی بودن آن، و بالأخره ماهیت زبانی، ادبی، بلاغی، و در یک کلام روایتی بودن آن است. به همین ترتیب، معرفت‌شناسی تاریخی (سازوکار تکوین و

تحول علم تاریخ)، جایگاه تاریخ‌شناس در تحقق معرفتی تاریخ، چگونگی بهره‌گیری او از مدارک و منابع، نظرگاه او، و درنهایت سبک وی (یعنی به اصطلاح انشا و روش تبیین نظرهای خود برای مخاطب و طریقی که حاصل کار خود را به واسطه آن عرضه می‌کند) ماهیت کاملاً ادبی - روایی به خود می‌گیرد و از منظر قراردادی و بنیان‌های نه‌چندان ثابت قابل درک نشان داده می‌شود. بررسی و تحلیل آن‌چه طرح شد موضوع کتاب مانزلو است که با عمق و گستره‌ای قابل توجه، ره‌یافت‌ها و پارادایم‌های تاریخ‌شناختی را نقد و تحلیل می‌کند تا نظرگاه پست‌مدرنیستی خویش را، از حیث رویکرد «واساختی» تاریخ، مقبول و موجه جلوه دهد.

۲. نقد بیرونی و ابعاد شکلی کتاب

۱.۲ نویسنده

آلن مانزلو (Alun Manslow)، استاد انگلیسی بازنشسته دانشگاه استافورشاير، آثار چندی را با رویکرد پست‌مدرن یا همان واساختی در حوزه تاریخ تألیف کرده است که تاریخ‌نو (۲۰۰۳)، روایت و تاریخ (۲۰۰۷)، آینده تاریخ (۲۰۱۰)، تاریخی درباره تاریخ (۲۰۱۲)، و تألیف گذشته: نوشتن و بازاندیشی تاریخ (۲۰۱۲) از آن جمله است (برای ملاحظه فهرست کامل آثار او، بنگرید به مرادی سه‌دهه ۱۳۹۴: ۱۸). چنان‌که از محتوای کتاب برمی‌آید، به نظر می‌رسد مانزلو در پرتو سال‌ها تدریس، تحقیق، و تألیف درباره تاریخ و تاریخ‌شناسی برتری ره‌یافت واساخت‌گرایانه را به‌عنوان رویکردی که نقاط قوت سایر ره‌یافت‌ها را در خود دارد پذیرفته و در تقویت بنیان‌های جدید تاریخ‌شناسی کوشیده است (مانزلو ۱۳۹۴: ۵۷).

۲.۲ شناسنامه اثر

عنوان: واساخت تاریخ

نویسنده: آلن مانزلو

مترجم: مجید مرادی سه‌دهه

ناشر: پژوهشکده تاریخ اسلام، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۴

تعداد صفحات: ۴۰۷

شمارگان: ۱۰۰۰

۳.۲ ساختار و فصل‌بندی مطالب

و ساخت تاریخ، در مقدمه‌ای تقریباً طولانی، نه فصل اصلی، که در آن موضوعات مورد نظر نقد و تحلیل می‌شود، و یک فصل، که در آن واژه‌ها و مفاهیم مهم و پرتکرار کتاب به نحو تفصیلی شرح و بسط داده می‌شود، تنظیم و تبویب شده است. یادداشت بیست‌صفحه‌ای مترجم نیز در آغاز کتاب آمده که تاحد زیادی طرح و دستاورد مورد نظر مؤلف را، هرچند با قلمی تقریباً ثقیل و ناشی از وسواس و دقت زیاد، برای خواننده فارسی‌زبان مختصر و مفید می‌سازد. مقدمه وزین مترجم از این جهت جالب است که زمینه را برای بومی کردن مفاهیم پرکاربردی که ژانر اصلی کتاب برپایه آن‌ها قوام گرفته است هموار می‌کند و مخاطب را با آسودگی خاطر به مطالعه کتاب ترغیب می‌نماید. در کنار مقدمه تفصیلی کتاب که شرح روش، ساختار، و نحوه پرداختن به مباحث و از جمله تبارشناسی رهیافت‌های مورد بحث در کتاب را در خود دارد فصول دیگر با عناوین «گذشته در اکنونی متغیر»، «تاریخ به مثابه بازساخت/ برساخت»، «تاریخ به مثابه واساخت»، «مشکل تاریخ و اساخت گرایانه چیست؟»، «مشکل تاریخ بازساخت گرایانه/ برساخت گرایانه چیست؟»، «میشل فوکو و تاریخ»، «هیدن وایت و تاریخ و اساخت گرایانه»، و «نتیجه» مباحث مورد نظر را بررسی، نقد، و واکاوی می‌کند. در «واژه‌نامه توصیفی» مفاهیم پرکاربرد توصیف و تشریح می‌شود؛ در «راهنمایی برای مطالعه بیش‌تر» نیز به معرفی پژوهش‌های مطرح در مورد سه رویکرد اصلی کتاب پرداخته می‌شود. «یادداشت‌های مؤلف در خصوص برخی مباحث»، «واژه‌نامه انگلیسی - فارسی» که افزوده مترجم است و در نهایت «نمایه» در ادامه مباحث اصلی کتاب آمده است. مترجم سه اصطلاح مهمی که در حکم مهم‌ترین نقطه قوت کتاب است و سه قاعده مثلث فهم متفاوت تاریخ، مشعر بر سه رویکرد یا مکتب اثرگذار در حوزه شناختی تاریخ، را با شرح ملاحظات مفهومی و محتوایی زبان فارسی به خوبی شرح داده است. مفاهیم مذکور عبارت‌اند از: «بازساخت» (reconstruction)، «برساخت» (construction) و «واساخت» (deconstruction) که بدون درک آن‌ها فهم موضوع اصلی کتاب ابتر می‌ماند.

۴.۲ ویژگی‌های فنی و ادبی اثر

کتاب مذکور در قطع وزیری چاپ شده و به لحاظ ظاهری و طرح پشت جلد از الگوی مشترک و تکراری انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام استفاده کرده است. حروف چینی، صفحه‌آرایی، و قلم مورد استفاده در اثر مناسب به نظر می‌رسد. صرف نظر از مقدمه مترجم

که با وجود اهمیت محتوایی و معرفی مختصر و مفید مباحث کتاب قلمی ثقیل و توأم با عبارت‌پردازی ناشی از وسواس علمی دارد، متن کتاب در مجموع روان، دور از دشواری، و قابل فهم است. مترجم بر مباحث کتاب اشراف لازم داشته و آشنایی او با اصول روشی و معرفتی موجب شده است تا در برگردان مطالب موفق عمل کند تا مخاطب علاقه‌مند در فهم مطالب مشکلی نداشته باشد. مترجم در ابتدای ترجمه شیوه مواجهه خود با کتاب و برگردان آن را توضیح می‌دهد (مرادی سه‌دهه ۱۳۹۴: ۱۲). با وجود این، از سر بداهت تصریح نمی‌کند که واژه‌نامه انگلیسی-فارسی را به انتهای کتاب افزوده است. مباحث کتاب در ارائه فهمی بنیادین در مطالعات تاریخ‌پژوهی بسیار موفق است و الگویی مؤثر را در مطالعات تاریخ‌شناسی با رویکرد ایرانی-اسلامی در اختیار پژوهش‌گر ایرانی قرار می‌دهد. هرچند مطالب کتاب به لحاظ موضوع، مسئله، و ساختار خاص خود به‌ویژه برای مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد به‌عنوان کتاب درسی پیشنهاد نمی‌شود، اما در گسترش افق‌های نوین در تاریخ‌شناسی، چه از حیث روشی و چه محتوایی، سخت مفید است.

۳. نقد روشی و معرفتی کتاب

۱.۳ جایگاه و اهمیت واساخت تاریخ

در یکی دو دهه اخیر اغلب در متون ترجمه‌ای و گاه متون تألیفی به نگرش‌های مدرن و پسامدرن در فهم علوم انسانی و از جمله تاریخ پرداخته شده است. این امر در دگرگونی بینش و روش تاریخ‌شناسان ایرانی اثرگذار بوده است. در حوزه تألیف، بابک احمدی در *معمای مدرنیته* (۱۳۸۷)، *رساله تاریخ* (۱۳۸۶)، *مدرنیته و اندیشه انتقادی* (۱۳۷۳)، و *ساختار و تأویل متن* (۱۳۸۱)؛ علی اصغر قره‌باغی در *تبارشناسی پست‌مدرنیسم* (۱۳۷۵)؛ اکبر گنجی در *سنت، مدرنیته و پست‌مدرن* (۱۳۷۵)؛ حسینعلی نوذری در *صورت‌بندی مدرنیته و پست‌مدرنیته* (۱۳۸۰)، *مدرنیته و مدرنیسم: مجموعه مقالاتی در سیاست، فرهنگ، و نظریه اجتماعی* (۱۳۸۰)، *پست‌مدرنیته و پست‌مدرنیسم* (۱۳۸۰)، و *فلسفه تاریخ، روش‌شناسی، و تاریخ‌نگاری* (۱۳۸۰)؛ خسرو پارسا در *پسامدرنیسم در بوتۀ نقد* (۱۳۷۵)؛ و احمد محمدپور در *روش در روش* (۱۳۸۹)، *ضد روش* (۱۳۹۰)، و *تاریخ به‌روایت فلسفه* (۱۳۹۶) مباحث قابل‌اعتنایی ارائه کرده‌اند. در حوزه ترجمه، غیر از کتب مهمی از جمله *تاریخ چیست؟* اثر ای. اچ. کار (۱۳۷۸)، *مفهوم کلی تاریخ* اثر کالینگوود (۱۳۸۵)، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*

(۱۳۸۲) و درآمدی بر تاریخ‌پژوهی (۱۳۸۴)، آثار مایکل استنفورد، تاریخ فرهنگی (۱۳۹۰) و تاریخ و نظریه اجتماعی (۱۳۸۱) از پیتر برک، بنیادهای علم تاریخ از سی. بی. مک‌کالا (۱۳۸۷)، مطالعه تاریخ اثر جرمی بلک و دونالد. م. مک‌رایلد (۱۳۹۰)، آثار زیاد دیگری وجود دارد که نام‌بردن از آن‌ها از حوصله این نوشتار خارج است. در کنار همه این آثار، کتاب مانزولو با موضوع فهم پسامدرن از تاریخ مهم است، زیرا ضمن معرفی و نقد رویکردهای «بازساخت» و «برساخت»، اشاره به اندیشمندان متمایل به هریک از رهیافت‌های مذکور، و مهم‌تر از همه نسبت میان آن‌ها، به نگرش «واساختی» در فهم تاریخ می‌پردازد. از این رو، خواننده فارسی‌زبان با مطالعه کتاب وی هم با تبار رهیافت‌های مذکور آشنا می‌شود، هم نسبت میان آن‌ها را درک می‌کند، و هم به چگونگی و چرایی ضرورت آشنایی با برداشت‌های پسامدرن پی می‌برد. مخاطب کتاب مانزولو، خواه نظرگاه وی را بپذیرد یا رد کند، با انبوهی از اطلاعات مفید و کارآمد در تاریخ‌شناسی مواجه می‌شود که می‌تواند در ارتقای معرفتی و روشی دانش او از تاریخ سهم به‌سزا داشته باشد.

۲.۳ از بازساخت تا واساخت: وجوه تمایز

چنان‌که در مبحث نقاط قوت کتاب آمده است، درک اهمیت و جایگاه واساخت در فهم تاریخ و تاریخ‌شناسی منوط به تمایز آن از رهیافت‌های بازساختی و برساختی است. اهم تمایزات را می‌توان چنین برشمرد:

۱. رویکرد بازساخت‌گرایی عمدتاً گذشته‌گرا و مبتنی بر این باور است که گذشته آن‌چنان‌که محقق شده قابل کشف و بازیابی است؛ درحالی‌که برساخت‌گرایان، ضمن قائل‌بودن به امکان کشف گذشته، بر این باورند که این کشف باید در پرتو الگو و نظریه‌ای پیشینی صورت گیرد. درمقابل، واساخت‌گرایی بر این ادعاست که گذشته به‌خودی‌خود تمام شده و جز در قالب زبان و یا همانا برداشت‌ها و اندیشه‌های مورخانی که در آن عصر زیسته‌اند و سپس تاریخ‌شناسان کنونی قابلیت فهم ندارد؛

۲. بازساخت‌گرایی سعی در شناخت تاریخ با روش‌های پوزیتیویستی و تجربه‌گرایی دارد، اما برساخت‌گرایی اگرچه می‌کوشد تا روی داده‌های منفرد ضبط‌شده در منابع را با روش‌های پوزیتیویستی مطالعه کند، از آن‌جاکه رخدادهای مذکور را در پرتو نظریه و الگوی کلان پیشینی می‌شناسد، از استحاله‌شدن در این روش‌ها فاصله می‌گیرد. این درحالی است که واساخت‌گرایی قائل به روش‌های غیرپوزیتیویستی و کیفی است؛

۳. در بازساخت‌گرایی، تبیین (explanation) یعنی بررسی تحقق یک رخداد و سپس رخداد بعدی به‌عنوان معلول رخداد قبلی. تبیین‌گر تنها در حد نظم‌بخشیدن به سیر رخدادها و تعیین تقدم و تأخر آنها حق دخل و تصرف دارد، حال آن‌که در نگرش برساختی در پرتو نظریه و الگوی قبلی، و در واساخت‌گرایی در پناه درک مورخ و فهم تاریخ‌شناس به تبیین پرداخته می‌شود. از این حیث، تبیین تاریخ‌شناختی از همان آغاز با تفسیر (interpretation) عجین است و فهم مورخ بر چگونگی فهم تاریخ اثرگذار است؛

۴. در بازساخت‌گرایی، صرف‌نظر از امکان یا عدم امکان، بر انفکاک میان امر واقع و ارزش تأکید می‌شود، درحالی‌که در دو‌ره‌یافت دیگر، برداشت‌های تاریخی خواه‌ناخواه هم‌راه با ارزش‌هاست و ارزش‌گذاری‌ها تنها در پرتو ملاحظات روشی و سنخ جهت‌گیری‌ها تعدیل و احیاناً کنترل می‌شود (کار ۱۳۷۸: ۱۲۱-۱۲۳)؛

۵. در بازساخت‌گرایی، ضرورت تمایز گذاشتن میان سوژه و ابژه و فارغ‌کردن ذهن و اندیشه از الگوها، انگاره‌ها، و اندیشه‌های پیشینی مقوله‌ای جاافتاده است، درحالی‌که در دو‌ره‌یافت دیگر، ذهن و اندیشه‌ی مورخ یا تاریخ‌شناس در تعیین حدود و ثغور تاریخ و شناخت تاریخی امری بدیهی است؛

۶. در بازساخت‌گرایی، باوجود تمام دقتی که در شناخت تاریخ و ارائه تبیین تاریخی اعمال می‌شود، فهم تاریخ صرفاً برای استفاده در علوم دیگر مفید دانسته می‌شود. اما برساخت‌گرایان و به‌ویژه واساخت‌گرایان بر ضرورت تعیین نسبت میان فهم گذشته و شرایط زمان حال، و بهره‌گیری از این فهم در پاسخ‌گویی به نیازها و مسائل مبتلابه فضای گفتمانی معاصر تأکید می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر، فهم معاصریت در شناخت تاریخی حائز اهمیت است (رضوی ۱۳۹۴: ۳۷۸-۳۸۱).

۳.۳ طرح مسئله و دغدغه‌ی مانزلو

مبحث کانونی کتاب مانزلو شرح مفصل چگونگی تحقق معرفت تاریخی و به‌تبع آن شرایط هستی‌شناختی معرفت مذکور با ماهیتی ادبی است تا به این مسئله اصلی پاسخ داده شود که آیا تاریخ نوعی معرفت با سازوکار و قوانین خاص برای رسیدن به شناخت و به‌کارگیری آن است یا خیر (مانزلو ۱۳۹۴: ۶۰). به‌عبارت‌دیگر، هم بر ایضاح زمینه‌های رقم‌خوردن علم تاریخ و هم بر چیستی تاریخ یا همانا موضوع علم تاریخ نظر دارد. از این‌ره‌گذر، با مسلم‌انگاشتن تلقی‌های مدرنیستی درباره‌ی هستی و معرفت تاریخی و تمرکز بر روی دو نوع

رویکرد تجربه‌گرایانه «بازساختی» و «واساختی» به شرح تفصیلی چگونگی تقویم علم تاریخ در افق پست‌مدرن پرداخته و در ذیل مفهوم «واساخت»، موجبات و چگونگی رویکرد معرفتی اخیر را شرح و بسط می‌دهد.

عمده بحث مانزلو در این جهت هدایت می‌شود که اگر، هم‌چنان‌که رویکردهای تجربه‌گرایانه قائل‌اند، موضوع تاریخ آن چیزی است که در گذشته رخ داده و گذشته دیگر در دست‌رس نیست، چگونه می‌توان از یگانه معنا و حقیقت مطلق در گذشته‌ای سخن گفت که پیشاپیش در دست‌رس نیست؟ هم اصلی مانزلو نقد دیدگاه‌های مطلق‌انگار درباره گذشته و امکان شناخت آن با طرح نگرش‌های پسامدرن است که از همان آغاز، شناخت را نه امری مطلق، بلکه نسبی تلقی می‌کند و به تبع آن گذشته و هستی تاریخی را نیز متلون و نامطلق می‌بیند. بنابراین، از همان آغاز، درک هستی تاریخی (گذشته) و سپس شناخت تاریخی ماهیت قراردادی، کیفی، و غیرثابت پیدا می‌کند و با انگاره‌ها و داشته‌های پیشین تاریخ‌شناسان که خود برآمده از وضع موجود جامعه و مقتضیات ساختاری و فرهنگی آن است در تناظر قرار می‌گیرد. نویسنده، در فصل‌های مختلف کتاب، شرح مبسوط این برنامه پژوهشی را دنبال می‌کند و با توصیف نه‌چندان دقیق و منظم فراز و فرودهای این نگرش و اشاره به اندیشمندان متعدد در این فراخنای، بر آرای میشل فوکو و هایدن وایت، به‌عنوان دو شخصیت اثرگذار در تثبیت این چهارچوب روش‌شناسانه پسامدرنیستی، تأکید می‌کند.

۴.۳ مانزلو و ملاحظات تاریخ‌شناسی پست‌مدرن

مانزلو تأکید می‌کند که صورت نوشتن و به‌اصطلاح ماهیت زبانی و ادبی تاریخ بر محتوا و چگونگی فهم آن اثرگذار است. ایضاً سازوکار معرفتی تاریخ در نگاه او نخست با شرح مقصود وی از مفهوم پست‌مدرن و زمینه‌ها و بستر روشی - معرفتی آن در فهم متفاوت، دیگرگونه، و کیفی‌تر تاریخ آغاز می‌شود (درباره پست‌مدرنیسم و جایگاه تاریخ‌شناسی، بنگرید به محمدپور ۱۳۹۶: ۳۵۱-۳۵۸). مانزلو پست‌مدرن را به‌صورت «پست - مدرن» می‌آورد و آن را نه منظر یا موضعی درمقابل دیگر مواضع یا مناظر قبلی درباره چگونگی حصول شناخت، بلکه وضعیت معاصر تغییر یافته‌ای می‌داند که در ذیل آن به شناخت می‌رسیم. در این مفهوم، پست - مدرنیسم مکتبی نیست که پس از مدرنیسم آمده باشد، بلکه تغییر شکل مدرنیسم است که به بازاندیشی مدرنیسم می‌پردازد و با نوعی خودانتقادی به مقوله شناخت و ازجمله شناخت تاریخی می‌پردازد. از این رو، در پرتو آن تعین‌های دیرپای

مدرنیستی درباره حقیقت تاریخی و عینیت روش‌شناختی تاریخ، بدان سان که مورد ادعای مورخان بی‌علقه است، به چالش کشیده می‌شود (مانزلو ۱۳۹۴: ۳۴-۳۵). وضعیت مذکور در پی دگرگونی‌های روشی - معرفتی چندی پدید آمده که در این میان دو تحول «چرخش زبانی» (linguistic turn) و «چرخش روایی» (narrative turn) اثرگذاری بیش‌تری داشته و نگرش پست - مدرنی به تاریخ و تاریخ‌شناسی را جهت داده است. چرخش زبانی و ام‌دار «ساختارگرایی» (structuralism) و متعاقب آن «پساساختارگرایی» (post-structuralism) است که هر دو رویکرد بر سهم و اهمیت زبان در رقم‌خوردن تجربه و متعلق تجربه تأکید دارند. برخلاف نگرش‌های سنتی که در بهترین حالت، زبان را حامل واقعیت و شناخت تلقی کرده و تجربه را غیرزبانی می‌دانند، رویکرد مذکور به جایگاه تعیین‌کننده زبان در نیل به واقعیت، شناخت، و تفسیر آن قائل است و هر تجربه و شناختی را زبانی تلقی می‌کند.

فردینان دو سوسور، بانی نشانه‌شناسی و الهام‌بخش اصلی ساختارگرایی، زبان را نظامی فروبسته و خودکفا می‌دانست که در بستر آن معنای هر «واژه» به‌مثابه «دال»ی که واجد «مدلول» خاص خود است از حیث تفاوت و یا عدم تفاوت با دیگر دال‌ها مشخص می‌شود (سوسور ۱۳۷۸: ۱۲۵-۱۲۶؛ گیدنز ۱۳۸۴: «فصل ۱»؛ منوچهری ۱۳۸۷: ۸۱-۸۳). تفاوت یا عدم تفاوت دال‌ها در جملات نیز تابعی از عرف اجتماعی و ساختارهای جامعه است و هیچ ضرورتی در مطابقت دال‌ها با مرجع‌های خارجی (واقعیت‌های جهان خارج) وجود ندارد. تنها در قالب زبان و فهم زبانی است که رابطه دال - مدلول موضوعیت پیدا می‌کند. انطباق واژه‌ها و گسترده‌تر از آن برداشت‌ها با وقایع یا همان مراجع چندان موضوعیت ندارد (مانزلو ۱۳۹۴: ۷۴-۷۶). پس‌اساختارگرایی در ایضاح ارتباط دال - مدلول، زبانی محض دانستن این ارتباط، و فهم موضوعیت و موقعیت هر دال، بر مبنای تفاوتش با سایر دال‌ها معنای دال و مدلول را سیال و نامتناهی قلمداد می‌کند. بدین معنا که هر دال، ضمن اشاره به مدلولی خاص، خود نیز مدلول دال دیگری است و سلسله دال - مدلول‌ها از هردو سو نامتعیین و نامتناهی است. از این رو، واقعیت یا مرجع ثابت و همیشگی وجود ندارد و در یک برداشت قراردادی، رسیدن به واقعیت محض و استعلایی و هستی مطلق تاریخی امکان‌پذیر نیست (منوچهری ۱۳۸۷: ۸۶-۸۸؛ ضیمران ۱۳۷۹: ۱۳۲-۱۳۶؛ محمدپور ۱۳۹۶: ۴۶۰-۴۵۸).

۱.۴.۳ چرخش زبانی

در پرتو چرخش زبانی، که از ۱۹۷۰ مصادیق خود را نشان داد، ارکان تجربه‌گرایانه تاریخ‌شناسی که تجربه را غیرزبانی می‌دانست و رسیدن به امر واقع و گذشته محض را

آرمان تاریخ‌شناسی قلمداد می‌کرد و زبان را حامل کشف و شناخت تاریخی به‌شمار می‌آورد، مضمحل شد و فرایند دیگری در تاریخ‌شناسی عرضه شد. این نگرش که با رویکرد «تاریخی‌انگاری نو» (new historicism) نیز هم‌خوانی دارد در تحقق رویکردهای واساختی در تاریخ‌شناسی سهم مؤثر داشت (مانزلو ۱۳۹۴: ۷۸-۸۲).

۲.۴.۳ چرخش روایی

این تحول که سخت با چرخش زبانی و انگاره‌های قراردادی شناخت و ازجمله شناخت و فهم تاریخی در ارتباط است و حصول شناخت را نه در پرتو روشی عینی و بیرون از جامعه، بلکه به‌عنوان محصولی فرهنگی، در گستره جامعه، و بخشی از فرایند تاریخی لحاظ می‌کند با تفاوت‌هایی مرهون نظریه‌پردازانی هم‌چون کالینگوود، لویس مینک، آرتور دانتو، میشل فوکو، و به‌ویژه هیدن وایت است. مانزلو یک‌جا و صریح از فراز و فرود ماهیت روایی شناخت تاریخی سخن نگفته و نسبت روایت و تاریخ را در لابه‌لای مباحث فصول مختلف و شرح رویکرد واساختی شرح می‌دهد. او روایت تاریخی را گفتمانی می‌داند که رخدادهای ناهمگون را در نظامی قابل فهم جای می‌دهد که به‌هیچ‌وجه مبین رسیدن به معنای صادق و مطلق در تاریخ نیست. بنابراین، روایت مذکور از همان ابتدا ماهیت ادبی و بلاغی دارد. از این حیث، مدارکی که در هر عصر توسط مورخان نوشته شده‌اند به‌طور کامل منعکس‌کننده وقایع نیستند، بلکه در «همامتن» (context) خاص خویش پدید آمده و حاصل متنی وقایع و نه عین وقایع تاریخی قلمداد می‌شوند. ازاین گذشته، تاریخ‌شناسان (محققان امروزی) که به‌سراغ این مدارک یا همانا محصولات نوشتاری و ادبی درباره وقایع موردنظر می‌روند حسب مقتضیات همامتنی عصر خویش و در گستره جامعه کنونی و استلزامات فرهنگی و ساختاری آن فهمی متنی شده، ادبی، و لذا بلاغی و زبانی را ارائه می‌دهند. درباره روایت و بازتولید روایی تاریخ و میزان ارجاعات آن به گذشته، اندیشمندانی نظیر کیت جنکینز، لوئیس مینک و هیدن وایت بر این باورند که ما داستان‌های ابداعی خود (در حکم تاریخ) را زیست نمی‌کنیم، بلکه تجربه زیسته خودمان را به‌صورت داستانی بازگو می‌کنیم. لذا از دیدگاه آنان روایت و به تبع آن تاریخ مقوله‌ای ابداعی و تابع خلاقیت تاریخ‌شناس است. باین حال، دیوید کار آمریکایی از این موضع پل ریکور و گالی حمایت می‌کند که نوعی پیوستگی و مطابقت بنیادین میان تاریخ آن‌چنان‌که زیست شده (گذشته) و آن‌چنان‌که نوشته شده (حال) وجود دارد. در نگاه وایت، روایتی از پیش موجود وجود ندارد؛ فقط روایتی ممکن، که تاریخ‌شناس ابداع و فراهم می‌کند، پدید می‌آید.

از این رو، دربارهٔ رخداد‌های واحد در گذشته‌ای واحد شماری داستان متفاوت وجود دارد که خلق و ابداع می‌شود. هرچند برداشت‌ها دربارهٔ نسبت روایت و تاریخ متفاوت است و برخی تاریخ را بالذات روایی، بعضی روایت را شکلی از اشکال تاریخ، کسانی فهم تاریخی را ارائه‌شده در قالب روایت، برخی تبیین تاریخی را دارای خصلت روایی، و بعضی خود روایت را تبیین‌گر دانسته‌اند، اما افراطی‌ترین نظر در آرای هیدن وایت آمده است؛ او در ایضاح نسبت میان صورت و محتوای روایت از چهار نوع رخدادگویی با عنوان «رمانس»، «تراژدی»، «هجویه»، و «کمیک» سخن می‌گوید که به‌مانند قصه و داستان در تاریخ هم موضوعیت دارد. در این رخدادگویی یا داستان‌گویی‌های چهارگانه از چهار ابزار تمثیلی یا آرایه‌های بیان «استعاره»، «مجاز مرسل جزئی»، «مجاز مرسل کلیه»، و «کنایه» استفاده می‌شود. از این‌ها با عنوان «مجازها» یاد می‌شود که در فرایند «مجازبندی» بهره‌برداری می‌شوند. به‌کارگیری این داستان‌گویی‌ها به‌کمک مجازها با هدف دورکردن یا خارج کردن توصیف موضوع، رخداد، یا شخص از یک معنا و رسیدن به معانی دیگر صورت می‌گیرد. از این حیث در هنگام مطالعهٔ تاریخ، مجازبندی امکان تعدد معانی و عدول از مطلق‌گرایی و اجتناب از جست‌وجوی معنای ثابت و ازپیش‌موجود را فراهم می‌آورد. این نگرش مجازی و بلاغی در حکم عبور است از آنچه ژاک دریدا متافیزیک حضور و فراهم‌کردن امکان حضورهای چندگانهٔ معانی می‌نامد که در این‌جا در پرتو بلاغت و رویکرد زبانی مجال ظهور پیدا کرده است (ضمیران ۱۳۷۹: ۱۵-۱۶، ۹۵-۱۱۱). نظر به ماهیت قراردادی و عدم پیوستگی میان تجربهٔ زیسته (گذشته) و بازنمایش روایی آن در نزد وایت، طبیعی است که نوشتن تاریخ خودبه‌خود کنشی ایدئولوژیک تلقی شود و در پرتو ملاحظیات ایدئولوژیک عصر حاضر و در بستر جامعه و تاریخ در حال تحول، و به‌تعبیر فوکو، در پیوند با قدرت مصداق معرفتی پیدا کند. از همین رو، وایت از چهار گونه تضمن ایدئولوژیک «آنارشیسم»، «رادیکالیسم»، «محافظه‌کاری»، و «لیبرالیسم» یاد می‌کند که به‌هم‌راه چهار شکل استدلالی «صورت‌گرا»، «مکانیستی»، «ارگانیستی»، و «همامتن‌گرا»، چگونگی رقم‌خوردن روایت‌های مختلف از جمله داستان تاریخی را نشان می‌دهد.

۳.۴.۳ ماهیت روایی تاریخ

در حالی که بازساختی‌ها معتقدند تاریخ صرفاً در قالب روایت (نوعی نظم‌بخشی و ترتیب زمانی میان رخدادها) نوشته می‌شود و برساختی‌ها با تلقی خاص خود نقش ذاتی برای روایت قائل نمی‌شوند و الگوهای تبیینی و پیشینی خود را مهم‌تر از تعیین ترتیب زمانی

رخدادها قلمداد می‌کنند، و ساخت‌گرایان به نهجی که تشریح شد روایت را یگانه صورت نوشتاری تاریخ می‌دانند که به‌طور عمیق محتوای آن را تعیین می‌کند. در این نگاه، هیچ‌گونه تجربه غیرزبانی و غیرمتنی شده، چه درباره‌ی حال و چه راجع به گذشته، وجود ندارد و گذشته همان است که در مدارک و به‌صورت متن نوشته شده است. تاریخ‌شناسان امروزی حسب خلاقیت خویش از روایت‌های پیش‌تر موجود (در مدارک) روایتی را استحصال و استخراج می‌کنند که ماهیت زبانی داشته و لذا مصنوع ادبی به‌شمار می‌رود. با این حال، دستاورد ادبی مذکور هم‌چنان محصول فرهنگی گذشته و تحت‌تأثیر فضای فرهنگی و ساختاری عصر تاریخ‌شناس (فضای کنونی) است و ماهیت ایدئولوژیک و درعین‌حال رها از برداشت‌های مطلق و جزمی دارد و امکان تکثر شناخت تاریخ‌شناسان از گذشته را فراهم می‌آورد (درباره‌ی روایت در تاریخ، بنگرید به محمدپور ۱۳۹۶: ۳۳۲-۳۴۱؛ احمدی ۱۳۸۶: ۱۴۱-۱۴۷، ۱۵۲-۱۶۸). ماهیت روایی و وجه مصنوع تاریخ موجب می‌شود که تلقی سنتی از علم و از جمله تاریخ در قرن بیستم که با ادعاهای مطلق‌گرایانه و غیرقابل‌تحقق آزادی فردی و بهبود شرایط انسانی در لفافه‌ی لیبرالیسم، مارکسیسم، سوسیالیسم، و ... تجارب تلخی چون فاشیسم، جنگ‌های جهانی، ویرانی زیست‌محیطی، سرمایه‌داری استثمارگری، کالایی‌شدن کار، و ... را به‌ارمغان آورد تضعیف شود و امکان برداشت‌های متفاوت و متکثر فراهم آید.

۴.۴.۳ رخداد‌گویی تاریخی

سازوکار تکوین و تحول معرفت تاریخی در هر سه رویکرد بازساختی، برساختی، و واساختی در پرتو «رخداد‌گویی» انجام می‌شود. رخداد‌گویی به‌دست‌دادن روایتی از رخدادها و مناسبات علی‌آنها از سوی محقق (تاریخ‌شناس) است که با نظر به تأثیرگذاری ساخت و هم‌امتن (context) حاصل می‌شود. در برداشت‌های بازساختی و برساختی (و حتی نزد برخی واساخت‌گرایان هم‌چون پل ریکور که سهم تجربه‌ی زیسته‌ی گذشته در تحقق فهم تاریخی را مهم می‌شمارد)، رخداد‌گویی در پرتو تأثیرگذاری هم‌امتن و فضای گفتمانی گذشته انجام می‌گیرد. این درحالی است که در اغلب برداشت‌های واساختی، از سنخی که سخت با چرخش زبانی، چرخش روایی، اکنون‌گرایی، قراردادی‌تر بودن فهم، ماهیت بلاغی، و صورت مجازی داشتن آن عجین است، تحقق فهم تاریخی نه در پرتو تجربه‌ی زیسته و هم‌امتن گذشته (که امکان کشف و فهم ثابت و مطلق آن وجود ندارد) بلکه در پرتو تجربه‌ی زیسته و هم‌امتن زمانه‌ی حال و فضای گفتمانی معاصر حاصل می‌شود.

صورت افراطی رخدادگویی در قالب الگوی صوری موردنظر وایت یا همانا الگوی «تمثیلی» یا «مجازی» تشریحی او به‌عنوان زیرساخت یا زیربنای تخیل (روایت) تاریخی و مقوله‌های پیشینی مورخ رخ می‌نماید، بدین شکل که تاریخ‌شناس (و چه بسا مورخ) به‌واسطه آن‌ها رخدادها را به‌مثابه امور واقع تاریخی (یا نشانه و نماد آن‌ها) در قالب شعری و بلاغی می‌ریزد و روایتی زبانی با ماهیت قراردادی‌تر ارائه می‌دهد (مانزلو ۱۳۹۴: ۳۶-۴۰). مانزلو با هدف بررسی تبار و شرح دیدگاه‌های سه رویکرد بازساختی، برساختی، و واساختی، با دو نگرش سلبی و ایجابی و البته به‌نحوی که آشکارا نقد (سلبی) نگرش‌های بازساختی و احیاناً برساختی را مدنظر دارد، شرح مباحث چهارگانه معرفت‌شناسی تاریخی، جایگاه مدارک، نظریه‌های تاریخی، و ماهیت روایی تاریخ را با طرح سؤالات زیر و پاسخ‌گویی به آن‌ها در قالب فصول کتاب دنبال می‌کند:

۱. آیا تجربه‌گرایی قادر است تاریخ را به‌مثابه نوعی معرفت منفک قوام بخشد؟
 ۲. خصلت مدارک تاریخی و کارکرد تاریخی آن‌ها چیست؟
 ۳. نقش تاریخ‌شناس در بهره‌گیری از نظریه و برساخت‌های تبیین‌گر فهم تاریخی چه اندازه است؟
 ۴. صورت روایی در تبیین تاریخی چه میزان اهمیت دارد؟
- این پرسش‌ها و نسبت آن با رویکردهای سه‌گانه تاریخ‌شناسی (موضوع، روش، و معرفت) نخست در مقدمه مبسوط و عمیق مؤلف، و آن‌گاه در فصل دوم کتاب (اکنون در گذشته متغیر) به‌طور جدی بررسی شده و سپس از فصل سوم به بعد جهت‌دهی منظم‌تری پیدا کرده است.

۴. نقد درونی و محتوایی کتاب

۱.۴ نقاط قوت کتاب

۱.۱.۴

مهم‌ترین نقطه قوت و ممیزه کتاب مانزلو پرداختن تفصیلی به سه رویکرد مطرح بازساختی، برساختی، و واساختی از حیث بینش و روش است. نظر به اهمیت این سه رویکرد در تاریخ‌شناسی و گشودن افق‌های نوین در مطالعات تاریخ‌شناسانه، اشاره به این سه رویکرد مهم است.

الف) بازساخت‌گرایی: این رویکرد موردنظر سخت‌کیشانی چون جی. آر. آلتون، گوردون اس. وود، اچ. ترور روپر، لارنس استون، جان تاش، گرتروود هیمبل فارب، آرتور مارویک، جی. اچ. هکستر، اسکار هندلین، و مایکل استفورد و طیف معتدل این جریان (واقع‌گرایان عمل‌محور) هم‌چون پیتر نوویک، جویس اپلبی، لین‌هاننت، مارگارت جیکوب، دیوید ام. رابرتز، گابریل اشیپگل، و کارلا هسه است. آنان در معرفت‌شناسی تاریخی به تمامیت معرفت تجربه‌گرایانه قائل‌اند و با مسلم‌پنداشتن روش تجربی فارغ از ارزش و فرضیه‌باوری بر این باورند که به‌طور واقعی می‌توان گذشته را به‌صورت متقن و برپایه‌ی صدق و درستی تبیین کرد.

بازساختی‌ها با قول به کشف امور واقع جای‌گرفته در مدارک، انفکاک امر واقع و ارزش، انفکاک میان‌شناسنده و موضوع شناخت، یکی‌نبودن تاریخ و داستان، مشروط‌نبودن حقیقت به منظر و الگوی پیشینی، و تقدم امور واقعی بر تفسیر تاریخ را مطالعه می‌کنند (احمدی ۱۳۸۶: ۱۳۹-۱۴۸). البته طیف میانه‌رو این جریان، ضمن اعتقاد به اصول تجربه‌گرایانه بازساخت و موقتی و ناکامل‌بودن گزارش‌ها و تفسیرهای تاریخ‌شناسان، تاندازه‌ای از بازساخت‌گرایی سستی و مشی مطلق پوزیتیویستی آن فاصله می‌گیرد (مانزلو ۱۳۹۴: ۹۲-۹۶).

بازساخت‌گرایان درباره‌ی خصلت مدارک بر این باورند که شناخت تاریخی استقرایی و کشف وقایع یکتا و منفرد مرتبط با عاملیت و قصدیت افراد از حجیت منابع معتبر و دست‌رس‌پذیر اخذ می‌شوند. تاریخ یا همانا گذشته همان وقایعی است که در بطن مدارک برجای مانده‌اند و لذا شناخت گذشته از طریق مدارک امکان‌پذیر است. گذشته را باید در هماهنگی آن گذاشت و با کنارهم‌گذاشتن تکه‌های مدارک، دیگر تکه‌های آن را آشکار ساخت (شاله ۱۳۷۸: ۱۳۵-۱۴۰؛ رضوی ۱۳۹۱: ۱۵۷-۱۵۸). در نگاه این‌ها که بر تمایز تاریخ و قصه تأکید دارند، تاریخ‌شناس باید به آنچه واقعاً رخ داده و در مدارک یافت می‌شود توجه کند و نه به آنچه ابداع کرده است. نظر به تلاش بازساخت‌گرایان برای شناخت عینی گذشته و بررسی رخدادهای منفرد و غایت‌مند، طبیعی است که بازساخت‌گرایان مطرحی چون التون و استفورد نظریه‌های تاریخی به‌مثابه‌ی الگوهای پیشینی فهم را که آن‌ها را به شناخت و گزینش بخش‌هایی از گذشته ملزم می‌کند برنتابند و قوانین عام در تاریخ را مردود بدانند (رضوی ۱۳۹۱: ۱۴۹). آن‌ها تحمیل‌گری الگوهای برآمده از استنتاج قیاسی را به‌شدت محکوم می‌کنند و نظریه‌های تبیینی را حاصل تحقیق و کشف حقایق از دل مدارک، با بهره‌گیری از استنتاج استقرایی، می‌دانند (مانزلو ۱۳۹۴: ۹۷).

آنان درخصوص روایت و نسبت آن با بازساخت‌گرایی عمدتاً بر این باورند که تاریخ صرفاً یا عموماً در قالب روایت نوشته می‌شود. هرچند بازساخت‌گرایان محافظه‌کار تأکید می‌کنند که روایت تنها حاملی برای ارائه حقایق استنتاج‌شده از منابع است، اما طیف اعتدالی و به اصطلاح واقع‌گرایان عمل‌گرا قائل‌اند که روایت معنا را انتقال می‌دهد و شیوه خاصی از شناخت قلمداد می‌شود (همان: ۱۱۹).

ب) **برساخت‌گرایی:** برساخت‌گرایی، به جای کشف رخداد‌های منفرد و اعمال قصدی افراد، کشف ساختارهای کلی، تام، و فراگیری را که سایر رخدادها از جمله اعمال افراد در بستر آن‌ها رخ داده است در دستور کار دارد. برساخت‌گرایان در معرفت‌شناسی، با استنتاج قیاسی، امور جزئی و رخداد‌های منفرد را در بستر احکام کلی و الگوهای پیشینی مطالعه می‌کنند و همانند مارکسیست‌ها، کلان-مفهوم «طبقه» یا همانند فرنان برودل، زمان‌های سه‌گانه کوتاه‌مدت، میان‌مدت، و بلندمدت را در فهم گذشته به کار می‌گیرند. البته، الگوهای عام مورد استفاده برساختی‌ها به ضرورت باید با گذشته انطباق داشته باشد و ذهنیت محض نباشد. از این روست که میان برساختی‌ها و بازساختی‌ها از حیث تجربه‌گرایی و اصالت گذشته مفارقتی حاصل نمی‌شود. برساختی‌ها را از یک حیث می‌توان حد فاصل بازساختی‌ها و واساختی‌ها در نظر گرفت. آن‌ها اگرچه به مانند بازساختی‌ها قائل به اصالت گذشته‌اند، اما از جمله جریان‌های نخستین در نقد بازساخت به‌شمار می‌روند و با قائل‌بودن به نظریه و طرح فرضیه و آزمون آن، راه ایشان از بازساختی‌ها جدا می‌شود. این‌ها با بهره‌گیری از الگوهای تبیینی که پیشاپیش در ذهن دارند و حول محور کلان-مفهوم‌هایی چون طبقه، نژاد، جنسیت، و زمان‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت به تحقیق می‌پردازند. ایشان داده‌ها را از دل منابع استخراج می‌کنند و آن‌گاه با نظرگاه‌های برخاسته از مفاهیم و الگوهای تبیینی می‌سنجند (پیران ۱۳۷۲: سی‌ودو-سی‌وهفت). از این رو، معرفت‌شناسی ایشان، با وجود تأکید بر تجربه‌گرایی، متفاوت با بازساختی‌هاست. برساخت‌گرایی که مورد اقبال جریان‌های مطرحی چون مارکسیست‌ها، آنالیست‌ها، مکتب اقتصادی نوین یا کیلیومتریک (cliometrics)، مکتب مدرنیزاسیون، تاریخ اجتماعی متکی بر انسان‌شناسی، و جامعه‌شناسی تاریخی قرار گرفت با مقاله کارل همپل (۱۹۴۲) درباره ضرورت هرگونه تبیین تاریخی در ذیل «قانون عام در تاریخ» به اوج رسید (برای اطلاعات بیشتر، بنگرید به همپل ۱۳۸۰: فصول ۵ و ۶؛ دری ۱۳۷۹: ۲۰۰-۲۰۱). البته تغییرات اجتماعی و ملاحظات حاصل از صنعتی‌شدن کاپیتالیستی از آغاز قرن بیستم نیز در به‌بارنشستن رویکرد برساخت‌گرایی سهم مؤثر داشت، زیرا لازم بود که گذشته معقول شود و درباره علل تغییر، سرشت استمرار، و

امکان‌های بی‌پایان مضمون در گذشته نظروری شود. بنابراین، نوع خاصی از تاریخ‌شناسی ضرورت داشت که مورخ در آن نقش فعالی داشته باشد. این نقش یا از طریق بازاندیشی هم‌دلانه با اندیشه‌های مردم در گذشته (برای کشف مقاصد آن‌ها) یا از طریق تبیین‌های مبتنی بر نظریه‌های اجتماعی یا همانا برساخت تاریخ ایفا می‌شد (مانزلو ۱۳۹۴: ۴۳-۴۴). مانزلو این رویکرد را «تاریخ فرهنگی نو» یا برساخت‌گرایی جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی نام می‌نهد و آن را به واسطه موردنظر خود بسیار نزدیک می‌بیند. باین حال، صرف‌نظر از انسان‌شناسی، پسا‌ساختارگرایی نیز که خود از نظریه نقد ادبی دهه هفتاد سر برآورده است در تحقق واساخت‌گرایی تأثیر مهمی داشته است (همان: ۴۵). عدول از بازساخت‌گرایی راه را برای واساخت‌گرایی هموار کرد و در رقم‌خوردن معرفت واساختی و تأکید زبانی و روایی آن سهم مؤثر داشت (همان: ۱۱۰-۱۱۱).

در نگرش برساختی، مدارک دربردارنده رخداد‌های منفرد و یکتا به‌عنوان نمود واقعیت و گذشته تاریخی هستند که تاریخ‌شناس را در آزمون فرضیه و الگوی عام خویش یاری می‌دهند (برک ۱۳۸۱: ۱۱-۱۳). برساخت‌گرایان مکتب آنال استنتاج استقرایی برآمده از مدارک مبتنی بر امر واقع را با استنتاج قیاسی مبتنی بر تعمیم‌های عام معطوف به ساختارهای اجتماعی - اقتصادی و سیاسی - فرهنگی ترکیب کردند (مانزلو ۱۳۹۴: ۱۰۸).

تکیه بر نظریه‌های تاریخی یا همانا برساخت گذشته ویژگی مجزا و برجسته رویکرد برساختی است. هرچند برخی از منتقدان بر این باورند که ساختارها و الگوهای اجتماعی موردنظر برساختی‌ها آن‌قدر ملموس و در دسترس نیستند که بتوان آن‌ها را در تاریخ به‌راحتی به‌کار گرفت، اما سهم این رویکرد در پرباری جریان تاریخ‌شناسی را غیرقابل‌انکار می‌دانند.

چنان‌که به تفصیل آمد، برساختی‌ها، ضمن تأکید بر اهمیت زبان به‌عنوان حامل مفاهیم و نظریه‌های اجتماعی، درباره ماهیت و کارکرد روایت اختلاف‌نظر دارند. برساخت‌گرایان اذعان دارند که روایت صورتی است که در آن تحلیل تاریخی به خواننده منتقل می‌شود. اما برخی چون لارنس استون و ویلیام گالی روایت را نظم‌بخشی گاه‌شمارانه و تجمیع محتوا در داستانی منسجم می‌دانند و بعضی چون انکر اسمیت که به ماهیت روایی و متنی فهم تاریخ معتقدند روایت را با اغماض می‌پذیرند (همان: ۱۷۰-۱۷۲). باین حال، عمده برساخت‌گرایان برای روایت نقش ذاتی قائل نیستند و الگوی‌های عام تبیینی خود را مهم می‌شمارند (همان: ۱۸۱-۱۸۳). اختلاف‌نظر برساختی‌ها درباره روایت و درکل معرفت روایی تاریخ را می‌توان در جمع نظر طیف میانه‌رو جریان بازساختی و آن دسته از

برساختی‌هایی که دیدگاه کالینگوود مبنی بر به‌کار بستن نظریه‌آزمون‌پذیر در مطالعه مدارک و گفت‌وگوی تاریخ‌شناس و مدارک را پذیرفته‌اند خلاصه کرد (همان: ۱۸۳). این نگرش همانی است که شرح مبسوط آن در تاریخ چیست؟ ای. اچ. کار آمده و سهم زمان حال و گذشته و ارتباط تاریخ‌شناس و مدارک را در تحقق فهم تاریخی و ارائه‌روایی آن مهم می‌شمارد (کار ۱۳۷۸: ۳۴-۴۱).

ج) واساخت‌گرایی: اصطلاح واساخت ابداع «ژاک دریدا» برای نقد انگاره‌های معرفتی بازساخت‌گرا بود (مانزلو ۱۳۹۴: ۷۲). در این عرصه پست‌مدرنی، تعیین‌های دیرپای مدرنیستی درباره حقیقت تاریخی و عینیت روش‌شناختی تاریخ با چالش مواجهه می‌شود. در این برداشت با معرفتی تاریخی مواجهه می‌شویم که در اساس مخلوق مورخ/تاریخ‌شناس است و در پرتو تحمیل وی معنا می‌یابد. مانزلو خلق مذکور را حاصل «آگاهی واساختی» (deconstructive consciousness) می‌داند. او به فهم متون بدون ارجاع به قسمی از واقعیت خارجی باور ندارد، بلکه متن را روایتی نوشته‌شده و محصول متنی یا «داستان‌گویی» (story telling) مورخان می‌داند. از دیدگاه او، تاریخ‌شناسان امروزی نیز با تکیه بر آن داستان‌ها به داستان‌گویی خلاق می‌پردازند. در این نگاه، تاریخ نه مطالعه فی‌نفسه تغییر در طول زمان، بلکه مطالعه اطلاعات فراهم‌آمده مورخان در قالبی داستان‌گونه و متضمن تغییر است. از این رو، شناخت تاریخی بالذات ادبی است و صورت روایی (و تقویم زبانی) در رقم‌خوردن شناخت و محتوای تاریخی سخت اثرگذار است (همان: ۳۴-۳۵). موضع واساختی واقعیت تاریخی را مردود نمی‌شمارد، بلکه از ناتوانی در دست‌رسی و فراچنگ‌آوردن شناخت واقعیت سخن می‌گوید؛ بنابراین، به جای پرسش درباره واقعیت و پی‌بردن به قصد عاملان تاریخی، به طرح پرسش درباره معنای آن می‌پردازد (همان: ۱۹۱). به همین سیاق، از عدم امکان وقوف به معنای موردنظر مورخان یا همانا مرگ مؤلفانی سخن می‌گوید که تنها صورتی نوشتاری و داستان‌گونه از تاریخ برجای گذاشته‌اند. بنابراین، تاریخ‌شناسان مستغرق در فهم قسری زمانه و ملاحظات فرهنگی و ساختاری عصر خویش به خلق معنا و داستان‌گویی‌های خاص خود پرداخته و معرفت حاصل از تلاقی گذشته و اکنون را در قالبی روایی ارائه می‌کنند. چنان‌که تشریح شد، روایت تاریخی صورت و ماهیت مجازی دارد. روایت در نگاه فوکو انضباط و نظم است که تحت‌تأثیر مناسبات قدرت رقم‌خورده است. هم‌چنین، به‌باور وایت، الگویی است که ماهیت ایدئولوژیک داشته و متأثر از جبر گفتمانی حاکم است (احمدی ۱۳۸۶: ۱۶۵-۱۷۲؛ فوکو ۱۳۸۸: ۳۸۸-۳۹۱؛ شرت ۱۳۸۷: ۲۰۰-۱۷۴؛ محمدپور ۱۳۹۶: ۳۳۳-۳۴۵؛ عضدانلو ۱۳۸۰: ۵۳-۶۰).

در خصوص خصلت مدارک، و ساختی‌ها معتقدند که صرف‌نظر از روی داده‌های بدیهی تاریخی، هنگامی که با تحمیل رخدادگویی یا استدلال مسیرمان را به‌سوی تفسیر تغییر می‌دهیم، محتویات مدارک از همان ابتدا کیفی و غیرعینی جلوه می‌کند. بنابراین، آنان رسیدن به عینیت را انکار می‌کنند و بر این باورند که روایت تاریخی یا همانا حاصل نوشتاری مورخان خود گذشته نیست، بلکه ارائه تاریخی ممکن است. خطاب تاریخ‌شناس با مدارک نیست، بلکه دیدگاه تاریخ‌شناس با وجه نوشتاری اندیشه مورخ (در گذشته) تلاقی می‌کند. حاصل این تلاقی برداشت یا اندیشه‌ای ممکن قلمداد می‌شود. به تعبیر فوکو، این برداشت در بستری توأم با گسست و عدم استمرار تاریخی حاصل می‌شود، زیرا هر نظامی (رشته‌ای) تابع ایستمه و ملاحظات گفتمانی خاص خود و سرشته با مناسبات قدرت است (محمدپور ۱۳۹۶: ۳۴۴-۳۴۶). با وجود ضرورت مطالعه مدارک، باید اذعان کرد که مورخان هر عصری متناسب با ملاحظات زمانه خویش واقعیت‌های تاریخی را می‌نویسند و لذا مطابقت مدارک و وقایع از ساختار مجازی آن عهد تبعیت می‌کند و به دور از عینیت مطلق و حاکی از قصد مؤلف است. تاریخ نه ضبط امور واقعی و عینی، بلکه ضبط نسخه خاص مورخ از واقعیت و متناسب با ملاحظات عصر است. پی‌بردن به تفسیر مورخ و ملاحظات زمانه صرفاً در حالتی امکانی و با محوریت تاریخ‌شناس و در ذیل «اراده معطوف به شناخت» امکان‌پذیر است (همان: ۸۴).

نگرش و ساختی نظریه اجتماعی و الگوهای فراگیر بر ساختی را در حکم تحمیل‌گری تاریخ‌شناس و عدول او از گذشته‌گرایی محض می‌پذیرد، اما آن را در قالب روایت و معنای ممکن به رسمیت می‌شناسد که ماهیت زبانی و بلاغی آن غلبه دارد و لذا مدعی انطباق با عین نیست. نزد و ساخت‌گرایان، نقش ابداعی و مداخله‌گری تاریخ‌شناس محرز است و از آن‌جاکه در فضایی قراردادی و مستغرق در مناسبات قدرت و تقیدات ایدئولوژیک مداخله‌گری می‌کند، نقش او قراردادی است و ماهیتی مجازی، عصری، و تمثیلی دارد (همان: ۲۶۶-۲۶۷).

درباره موضوع رویکرد و ساختی یعنی نسبت روایت و و ساخت، چرخش روایی، و سلف آن چرخش زبانی در مطالب قبلی به تفصیل بحث شد. در این جا تنها بدین جمله بسنده می‌شود که به‌زعم و ساخت‌گرایان، تاریخ تنها بازنمایی گذشته در پرتو اکنون است که در قالب رخدادگویی خلاقانه و تحمیلی تاریخ‌شناس و پذیرش خوانندگان وی نمود می‌یابد. صورت روایت و یا چهارچوب مجازی آن مؤید معنا و محتوای تاریخ و بیان‌گر تغییر تاریخی در طول زمان و فراتر از آن، خود تغییر در بستری تفسیری و مجازگونه است.

در دو فصل آخر کتاب، مانزولو این نگرش را هم‌راه با توصیف‌های مجازی میشل فوکو و هیدن وایت تشریح می‌کند.

۲.۱.۴

از جمله نقاط قوت دیگر کتاب وجه معرفتی و افق‌نوینی است که در اختیار مخاطب قرار می‌دهد و با دقت و وسواس او را با تاریخ‌شناسی پست‌مدرن آشنا می‌سازد. به‌ویژه، نویسنده تنها به ذکر دیدگاه‌های خویش و یا نگرش‌های پست‌مدرنیستی به تاریخ‌بسنده نمی‌کند، بلکه با رویکردی تبارشناسانه، تاریخچه این نوع نگرش‌ها و نمایندگان بزرگ آن را نقد و مقایسه می‌کند. از این رو، روش پست‌مدرنیستی مورد نظر او جلب توجه می‌کند. هرچند او بر آرای پست‌مدرن برخی هم‌چون میشل فوکو و هیدن وایت تأکید بیش‌تری دارد، اما این تمرکز باعث نشده است که سهم دیگران نظیر اف. آر. انکر اسمیت، هانس کلنر، یورن روزن، کیت جنکینز، آلفسون، دیوید کار، ویلیام گالی، آرتور دانتو، دومینیک لاکاپرا، دیوید هارلان و ... را از حیث موافقت تام، موافقت مشروط، و یا مخالفت آن‌ها با نگرش روایتی و واساختی تاریخ‌نادیده بگیرد. جالب است که در شرح و بسط دیدگاه‌های غیرواساختی و به‌ویژه دیدگاه‌های بازساختی نیز همین‌گونه عمل کرده و ضمن تبارشناسی موضوع، سهم بزرگان بازساخت‌گرا و یا موضع‌گیری‌های آن‌ها علیه واساخت‌گرایان را شرح داده است. عدول برساخت‌گرایان از سازوکار معرفتی تاریخ با سیاق سستی نیز با روش پدیدارشناسختی بررسی می‌شود. مانزولو به‌نحوی پسندیده اولین جرقه‌های بهره‌گیری از نظریه و چهارچوب تعریف‌شده یا همانا قوانین فراگیر در پژوهش‌های تاریخی را بررسی کرده و سهم مکاتبی چون آنال، مدرنیزاسیون، مکتب نوین اقتصادی، مارکسیسم (اعم از مارکسیسم کلاسیک، نومارکسیسم، و مارکسیسم فرهنگی)، و جامعه‌شناسی تاریخی را به‌عنوان نگرش‌های برساختی تاریخ برجسته کرده است.

۳.۱.۴

نقطه قوت دیگر کتاب شرح مکاتب اثرگذاری است که زمینه‌ساز قوت‌گرفتن ره‌یافت‌های برساختی و درپی آن، واساختی تاریخ است. در این میان، نویسنده به‌نحو مختصر سیر تکوین و تحول ساختارگرایی، پساساختارگرایی، و تاریخ‌گرایی نو را شرح داده و به‌اقتضای مباحث، تجربه‌گرایی نو و چرخش‌های زبانی و روایی را نیز تشریح کرده است. مانزولو پست‌مدرنیسم را منظر یا موضع شناختی مشخصاً جدیدی نمی‌بیند که در برابر دیگر مواضع

یا مناظر قبلی بایستند، بلکه وضعیت معاصر تغییر یافته‌ای می‌داند که ذیل آن شناخت حاصل می‌شود. در این وضعیت معاصر، یقین دیرپای مدرنیستی درباره حقیقت تاریخی و عینیت روش‌شناختی آن دچار چالش می‌شود و تاریخ نوشته‌شده و معنای مستخرج از گذشته و مدارک مربوط بدان از منظر و موضع کنونی مفهوم پیدا می‌کند. مانزلو معتقد است که تاریخ باید در مبنایی‌ترین سطح خود از نو ارزیابی شود و هم روش و هم تبیین مدرنیستی تاریخ نقد شود. از دیدگاه وی، تاریخ تنها نوعی فعالیت تجربه‌گرایانه عینیت‌یافته نیست، بلکه خلق و تحمیل نوعی صورت‌روایی از جانب مورخان (تاریخ‌شناسان) است. به عبارت دیگر، مورخان همیشه داستان‌های خاص خود را بر مدارک برجامانده از گذشته تحمیل می‌کنند. از این رو، تاریخ‌شناسی هرگز عینیتی را که تجربه‌گرایان مدعی آن هستند ندارد. از همان آغاز، هم مدارک، به عنوان ابزارهای درک گذشته، صورت‌روایی دارند و تحت تأثیر برداشت تحمیلی مورخان (هم‌عصر وقایع) هستند و هم ارتباط تاریخ‌شناسان با این مدارک و معنایی که از آن استخراج می‌کنند ماهیت و صورت‌روایی دارد. بنابراین، هم گذشته و هم شناخت آن به مثابه مقوله‌ای متجلی در روایت توصیف می‌شود.

۴.۱.۴

چنان‌که ذکر شد، یادداشت مترجم بر کتاب و شرح و بسط محتوا و به‌خصوص تشریح مفاهیم سه‌گانه پرکاربرد کتاب نیز نقطه قوتی قابل ملاحظه است که جای تحسین دارد.

۲.۴ نقاط ضعف

برگردان فارسی بسیاری از کتاب‌ها با ماهیت نظری تا اندازه‌ای خواننده فارسی‌زبان را به‌زحمت می‌اندازد و نیز آشنایی با مباحث و نگرش‌های پسامدرن به تاریخ، حسب ملاحظات خاص پروژه پست‌مدرن و خصلت سیلانی و جریانی آن، با سختی‌هایی در فهم هم‌راه است. با این حال، فهم مطالب کتاب مانزلو برای متخصصان علاقه‌مند به ره‌یافت‌های نوین تاریخ‌شناسی (به شرطی که با دقت و حوصله لازم مطالعه شود) چندان مشکل نیست. با وجود این، ممکن است خواننده با اشاره‌هایی گذرا به اندیشه‌ها، جریان‌ها، و مکاتبی در این کتاب مواجه شود که مؤلف شرح مبسوط آن‌ها را در کتب دیگرش آورده است. بنابراین، اگر خواننده سایر کتاب‌های مانزلو را نخوانده باشد، از شرح مبسوط چنان مطالبی محروم خواهد شد. مشکل دیگر این است که مؤلف در هنگام شرح دیدگاه‌های واساختی، نخست

به توصیف نگرش‌های بازساخت‌گرایانه می‌پردازد و لذا میزان تکرار و پردازش این دسته از مباحث زیاد می‌شود. این تکرارهای همیشگی بعضاً خواننده را دچار سردرگمی می‌کند و از آن رو که این تکرارها با بیان‌های متفاوت آمده است، بر این سردرگمی افزوده می‌شود. توضیحات کتاب راجع به دیدگاه‌های وایت و رویکرد مجازی و بلاغی وی و شرح گرانبگاه نظریه او یعنی رخدادگویی‌های چهارگانه موردنظر وی درباره قصه و داستان و تعمیم آن‌ها به تاریخ بسیار مختصر و گذراست. مانزلو حتی از ارائه مثالی درباره چگونگی فهم تاریخ در این قالب مجازی دریغ می‌کند.

ماهیت قراردادی و سیال فهم تاریخ و تنوع برداشت تاریخ‌شناسان که مخاطب تاریخ را با افق‌های تفسیری متفاوت مواجه می‌کند در جای خود بسیار جالب و تاحدی قابل‌پذیرش می‌نماید. اما این‌که از همان آغاز ماهیت تاریخ را، چونان زبان، سیال و فاقد هرگونه ثباتی در رسیدن به فهم لحاظ کنیم و برای تاریخ‌شناسان (با همه محدودیت‌های روشی و معرفتی‌شان) به اصطلاح خلاقیت و قدرت ابداع قائل شویم اگر نه به قلب تاریخ، دست‌کم به دخل و تصرف بی‌حد و حصر در تاریخ و تاریخ‌شناسی می‌انجامد. به هر ترتیب، باید در نظر داشته باشیم که با هر میزان از اغماض علمی، تاریخ قصه و داستان نیست تا بتوان آن را به‌طور مطلق در قالب کنایه، استعاره، و دیگر آرایه‌های ادبی عرضه کرد. هم‌چنان‌که شرایط و ساختار جامعه و به‌ویژه تقیدات ایدئولوژیک در بینش تاریخی و به‌تبع آن فهم تاریخی محقق اثر می‌گذارد، ابزار و آرایه‌های ادبی نیز در نوشتن تاریخ و نحوه گزارش تاریخی اثرگذار است. با این حال، به نظر نمی‌رسد که تأثیرگذاری‌های این‌چنینی بتواند جواز یک‌سان‌دانستن تاریخ و ادبیات در معنای مجازگونه آن باشد. اگر مجازبندی موردنظر وایت، که متأسفانه مانزلو آن را بسیار اندک توضیح می‌دهد، بدین معنا باشد که گزارش مورخ یا تاریخ‌شناس یا محصول فهم آن‌ها می‌تواند صورتی شبیه به هجو، تراژدی، کمدی، و یا رمانس داشته باشد، چنین دیدگاهی را می‌توان پذیرفت. اما چنان‌چه الزام در پذیرفتن نسبت و مطابقت صورت با محتوا و آن‌گاه مربوط کردن این نسبت با خلاقیت و ابتکار تاریخ‌شناس غیر معمول‌دیدن گذشته و ارائه تفسیری کاملاً متفاوت با دیگر تاریخ‌شناسان متخصص بینجامد، پذیرفتنی نخواهد بود.

نگاه کاملاً سلبی مانزلو به رویکرد بازساختی، با همه گذشته‌گرایی آن، نیز چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. با هر تعبیری، بخش مهمی از دانش تاریخ بر وقایع مرتبط با موضوع، وجوه هستی‌شناختی، و آن‌چه مربوط به گذشته است مبتنی است. شناخت این وجه از تاریخ و وجه اکتشافی آن بسیار مهم است و بدون اعتنا بدان، معرفت تاریخی سازوکار صحیح

نخواهد داشت. تاریخ‌شناسی هر موضوعی تلفیقی از کشف، ارزیابی، تبیین، و تفسیر است. بی‌تردید مرحله کشف و تبیین موضوعات در پرتو رویکرد بازساختی دقیق‌تر و مطمئن‌تر صورت می‌گیرد. بنابراین، نقد سلبی بازساخت، بی‌اعتنا به وجوه مثبت و کارآمدی آن در شناخت وجه اکتشافی تحقیق تاریخی، تاحدی افراطی به‌نظر می‌رسد (بنگرید به پارکر ۱۳۸۶: ۱۸۶-۱۹۷؛ نبوی ۱۳۸۹: ۲۰۳-۲۰۵). خود مانزلو نیز از بازساخت‌گرایان معتدل یاد و در مواردی دیدگاه‌های بازساخت‌گرایانه مطابق با نگرش خود را تأیید می‌کند. بدین ترتیب، به‌نظر می‌رسد که اگر مجموع مباحث مانزلو بدین سمت رهنمون می‌شد که رهیافت‌های سه‌گانه در خدمت یک‌دیگر به‌کار گرفته می‌شدند و کارآمدی هریک در تحقق فهم تاریخی نشان داده می‌شد، حاصل کار وی مؤثرتر و کاربردی‌تر می‌بود.

دقت زیاد و بعضاً وفاداری بیش از حد مترجم به متن، مفاهیم، و اصطلاحات زبانی کتاب نیز نکته‌ای است که می‌توان به نقدهای دیگر وارد بر کتاب افزود. به‌نظر می‌رسد که مترجم با همه توانایی‌های خویش می‌توانست کتاب را به شیوه‌ای آسان‌تر و با بیانی بومی‌تر به فارسی برگرداند و امکان استفاده مطلوب‌تری از مطالب آن را فراهم آورد.

۵. نتیجه‌گیری

شان معرفتی تاریخ و شرایط هستی‌شناختی موضوعی که عنوان تاریخ بدان اطلاق می‌شود و هم‌چنین نسبت میان این معرفت و هستی، به‌عنوان شناخت و متعلق شناخت، بحث درازدانی در فلسفه تاریخ است که در حد فاصل مدرنیسم تا پسامدرنیسم مورد توجه جدی بوده است. تاریخ‌شناسی جریان پرتأملی است که در پرتو دگرگونی‌های روشی - معرفتی قرون جدید رو به رشد نهاده و در قرون معاصر به‌کمال رسیده است. دیدگاه‌ها و مکاتب مختلف علمی و فلسفی، مستقیم یا غیرمستقیم، به تاریخ و تاریخ‌شناسی نظر داشته و دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی قرون نوزدهم و بیستم بر اهمیت تاریخ از نگاه این مکاتب افزوده است. صرف‌نظر از کارکردهای معرفت تاریخی که با دگرگونی‌های ساختاری و وضع موجود جوامع در ارتباط است، سازوکار علمی و ماهیت تکوین و تحول آن نیز مسئله‌ای جدی به‌شمار می‌رود که باتوجه به ملاحظات متفاوت مدرنیستی و پسامدرنیستی، به‌نحو متفاوت توصیف شده است. چنان‌که مانزلو به‌عنوان تاریخ‌شناس پست‌مدرن در *واساخت تاریخ* نشان داده است، عمده رهیافت‌های مدرنیستی ذیل دو رویکرد مطرح بازساختی و برساختی و در امتدادی تجربه‌گرایانه شکل گرفته

است. البته او روش متفاوت برساختی‌ها در رخدادگویی و ارائه تبیین‌های مبتنی بر الگوهای عام را از نظر دور نمی‌دارد.

درمقابل، رویکرد «واساختی» با نگرشی قراردادی، مجازی، زبانی، و به‌نحو کیفی‌تر به تقویم تاریخ و معرفت تاریخی می‌نگرد. هم‌چنان‌که رویکرد برساختی زمینه‌های عدول از مشی سنتی و تجربه‌گرایی رخدادمحور متکی به کشف و شناخت رخداد‌های یکتا و غایت‌مند تاریخ را هموار کرد، تحولات زبانی و ادبی دهه‌های پایانی قرن بیستم موجبات هرچه کیفی‌تر شدن رخدادگویی‌های تاریخ‌شناسانه را فراهم آورد. دستاورد کیفی اخیر، چه در چهارچوب مجازبندی و دستگاه عاریتی وایت، که مستغرق در ایدئولوژی‌ها و حاصل تلاقی گذشته و اکنون متنی‌شده مورخان و تاریخ‌شناسان بود، و چه به تعبیر فوکو در پرتو نظام معرفتی تنیده با مناسبات قدرت، فهم تاریخی را در قالب روایت و زبان ماهیتی سیال و متکثر می‌بخشد و موجب می‌شود که باور به گسست و عدم استمرار در نیل به شناخت تاریخی مسئله‌ای طبیعی قلمداد شود.

کتاب‌نامه

- احمدی، بابک (۱۳۸۶)، رساله تاریخ، تهران: نشر مرکز.
- برک، پیتر (۱۳۸۱)، تاریخ و نظریه اجتماعی، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها، تهران: دانشگاه تهران.
- پارکر، جان (۱۳۸۶)، ساخت‌یابی، ترجمه حسین قاضیان، تهران: نشر نی.
- پیران، پرویز (۱۳۷۲)، مقدمه بر: سرمایه‌داری و حیات مادی ۱۴۰۰-۱۸۰۰، فرنان برودل، ترجمه بهزاد باشی، تهران: نشر نی.
- دری، ویلیام هـ (۱۳۷۹)، «تبیین و فهم در تاریخ»، ترجمه مسعود صادقی، متین، ش ۵ و ۶.
- رضوی، ابوالفضل (۱۳۹۱)، فلسفه انتقادی تاریخ، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- رضوی، ابوالفضل (۱۳۹۴)، «رویکرد میان‌رشته‌ای و معاصریت فهم تاریخی»، در: مجموعه مقالات همایش بین‌المللی ضرورت گفت‌وگو در علوم انسانی؛ مطالعات میان‌رشته‌ای، تهران: دانشگاه خوارزمی.
- سوسور، فردیناند (۱۳۷۸)، دوره زبان‌شناسی عمومی، ترجمه کورش صفوی، تهران: هرمس.
- شاله، فیلیسین (۱۳۷۸)، فلسفه علمی یا شناخت روش علوم، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: دانشگاه تهران.
- شرت، ایون (۱۳۸۷)، فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- ضیمران، محمد (۱۳۷۹)، دریدا و متافیزیک حضور، تهران: هرمس.

- عضدانلو، حمید (۱۳۸۰)، *گفتمان و جامعه*، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸)، «نیچه، تبارشناسی، تاریخ»، در: *از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
- کار، ادوارد. هالت (۱۳۷۸)، *تاریخ چیست؟*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴)، *مسائل محوری در نظریه اجتماعی؛ کنش، ساختار، و تناقض در تحلیل اجتماعی*، ترجمه محمد رضایی، تهران: سعادت.
- مانزلو، آلن (۱۳۹۴)، *واساخت تاریخ*، ترجمه مجید مرادی سده، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۶)، *تاریخ به روایت فلسفه؛ از هرودت تا آلن بدیو*، قم: لوگوس.
- مرادی سده، مجید (۱۳۹۴)، *مقدمه بر: واساخت تاریخ*، آلن مانزلو، ترجمه مجید مرادی سده، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- منوچهری، عباس و دیگران (۱۳۸۷)، *ره‌یافت و روش در علوم سیاسی*، تهران: سمت.
- نبوی، لطف‌الله (۱۳۸۹)، *مبانی منطق و روش‌شناسی*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- همپل، کارل. جی (۱۳۸۰)، *فلسفه علوم طبیعی*، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.